۷۷. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۳/۰۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - دوشنبه،۰۵خرداد۱۴۰۴ موضوع: روایت ابی الجارود درتایید میقاتیت.

- پیش‌گفتار(چکیده)
- ذکر روایت عیص بن قاسم در غیر باب تطوق در تهذیب
- دو روایت ابی الجارود و موافقت آن با مسأله مواقیت
  - روایت اول؛ «صم حین یصوم الناس... فان الله جعل الاهله مواقیت»
  - تحلیلی بر قیام جناب زید
  - تبیین محکم و روشن اهل البیت؛ « لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً... لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذَا لِلشَّمْسِ»
  - روایت دوم ابی الجارود؛ «الفطر يوم يفطر الناس، والأضحى يوم يضحي الناس، والصوم يوم يصوم الناس»
  - تأکید میقاتیت در روایات «صم للرویه» در کنار دو قرینه منفصله؛ «قضاء صوم» و«اتموا العدة ثلاثین»
  - اشتباه در میقاتیت
- تبیین معنای «و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم» در روایت محاسن برقی
  - «لكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس»
- منظومه اعتقادات شیعه در روایت امام رضا(ع) در اخبار به امامت امام جواد(ع)

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایت ابی الجارود درتایید میقاتیت.

موضوعات فرعی:
نکاتی در سند روایت ابی الجارود، تحلیلی از قیام حضرت زید سلام الله علیه، تبیین محکم اهل البیت ع در مسأله امامت، میقاتیت در روایات ِصُم للرؤیة با قرائن، معنای لو أتاکم مَن یخبرکم لتعجبتم، لیس شیء فی کتاب الله الا علیه دلیل ناطق فی کتابه، منظومه اعتقاد شیعه در إخبار به امامت امام جواد علیه السلام

ذکر روایت عیص بن قاسم در غیر باب تطوق در تهذیب

این روایت را از وسائل، در باب دوازدهم خواندیم؛ «باب ثبوت رویة الهلال بالشیاع».

شاگرد: شیخ طوسی روایت عیص بن قاسم را بیست صفحه جلوتر ضمن روایات اثبات اول شهر ذکر میکند.

استاد: فرمایش خوبی است. یعنی خود مرحوم شیخ در تهذیب روایت صحیحه عیص بن قاسم را کنار تطوق نیاورده اند تا بعد بگویند باید اینها را بر غیم حمل کنیم. اما چطور مرحوم مجلسی اول در لوامع این را جزء ترجمه حدیث قراردادهاند؟ در کتابهای بعد از شیخ گویا این روایت در یک باب آمده است. صاحب وسائل این روایت را در شیاع فرمودهاند اما در کتابهای دیگر مثل ذخیره و چند کتاب دیگر در کنار تطوق ذکر کردهاند. این کنار هم گذاری این روایت با آنها، در ماخذ کتاب که تهذیب است، نیست. یعنی بین صحیحه و روایت تطوق خیلی فاصله است. در کافی هم که اصلا این روایت نیامده است. شاید این فرمایش شما شاهدی برای عرض دیروز من باشد که اصلاً این روایت مربوط به آنها نیست. بلکه دو باب است. تلقی خود مرحوم هم شیخ هم همین است. نکته خوبی فرمودید.

دو روایت ابی الجارود و موافقت آن با مسأله مواقیت

روایت اول؛ «صم حین یصوم الناس... فان الله جعل الاهله مواقیت»

بحث سندی

این روایت ششم بود. روایت پنجم را دیروز خواندیم. عبارت این بود:

> **وباسناده عن علي بن الحسن بن فضال، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود وزياد بن المنذر العبدي قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام يقول: صم حين يصوم الناس، وأفطر حين يفطر الناس، فان الله عز وجل جعل الأهلة مواقيت.[1]**

«باسناده»؛ یعنی به اسناد جناب شیخ در تهذیب. ابوالجارود دو روایت دارد که فقط در تهذیب هست و در سائر کتب اربعه نیست. راوی آن دو هم ابو الجارود است. یکی از آنها در غیر ابواب الزیادات آمده و دیگری در ابواب الزیادات آمده است. روایت ششم را دیروز خواندم. این روایت پنجمی است. آن را خواندیم. الآن به سندش اشاره کنم.

«عن ابی الجارود و زیاد بن المنذر»؛ در نسخه وسائل السلامیه به این صورت است ولی معلوم است که واو نمی‌خواهد. در چاپ آل البیت شاید تصحیح کرده باشند. «قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام يقول: صم حين يصوم الناس، وأفطر حين يفطر الناس، فان الله عز وجل جعل الأهلة مواقيت».

در همین مباحثه از علی بن الحسن بن فضال بخاطر فطحی بودن و اینها بحثش شد. «عن ابیه» که حسن بن فضال است هم بحث شد. بحث در محمد بن سنان است که بحثش معروف است. مشهور بر تضعیف او هستند ولی اینکه این تضعیف سر برسد ای نه، بحث‌های گسترده‌ای هست. شبیه همین بحث در جابر بن یزید جعفی شده ولی اسهل است. جابر بن یزید را زودتر می‌توانند توثیق کنند تا محمد بن سنان. فضای محمد بن سنان از نظر کلاس رجال سخت‌تر است. ولی کسانی هم هستند که از محمد بن سنان دفاع کرده‌اند. ولی فعلاً ایشان در سند هست. بخصوص در مانحن فیه که ابن غضائری ای پدرش فرموده بود که در کتب اصحاب ما از ابوالجارود خیلی روایت هست. جمله جالبی است. یعنی ابوالجارود زیدی است اما نقل روایات ابوالجارود در امامیه بیشتر از نقل روایات او در زیدیه است. یعنی امامیه بیشتر به روایت ابوالجارود عنایت داشته‌اند و در کتاب هایشان آورده‌اند، تا خود زیدیه که او رئیس جارودیه است. فقط غضائری تذکر می‌دهند آن چه

که از ابی الجارود از طریق محمد بن سنان نقل شده، اصحابنا میل ندارند عمل کنند. از دیگری اسم میبرند. یعنی این هم یک نحو اشکال کلاسیک رجالی در حدیث ما است. یکی خود محمد بن سنان است. دوم اینکه در اینجا محمد بن سنان از ابی الجارود نقل میکند. یکی هم خود ابوالجارود است. بحث در ابوالجارود گستردهٔ است که اصلاً آیا توثیق دارد یا ندارد. بعضی ترجیح دادهاند که او را به وثوق برسانند. در زیدی بودنش بحثهای مفصلی دارد. اول در زمان امام باقر علیهالسلام بالاتفاق مستقیم بوده است. بعد که جناب زید در صد و بیست و سه خروج کردند، حدود ده سال بعد از شهادت امام باقر علیهالسلام و امامت امام صادق گذشته بود، وقتی جناب زید خروج کردند او به زیدیه متمایل شد و قائل به خروج ایشان شد. حرفهایی هم داشت؛ در روایات قرائنی هست که امام علیهالسلام عبارات بسیاری تندی علیه ابی الجارود داشتند. ولی هم مرحوم نوری در خاتمه مستدرک و هم مرحوم خوئی در رجالشان دارند؛ لحن آقای خوئی قویتر و رساتر است؛ میگویند قرائنی داریم که آخر کار دوباره عدول کرد. یعنی ابوالجارود در پایان کارش از زیدیه برگشته است. روایاتی مثل خلفاء اثنی عشر را از او نقل کردهاند، برای زمانی است که از زیدیه برگشته است.

شاگرد: جارودیه فرقه ای هستند.

استاد: بله، شیعه و سنی دارند. سنی ها برای ابوالجارود بسیار میگویند چون رئیس الجارودیه است. جارودیه را در ملل و نحل ذکر میکنند. ایشان رئیس جارودیه است. مادر زاد مکفوف بوده است.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية نویسنده : الشيخ حرّ العاملي جلد : ۷ صفحه : ۲۱۲

تحلیلی بر قیام جناب زید

شاگرد۲: منبع فقه زیدیه از کجا بود؟

استاد: اولی که زیدیه شروع شد، از خود جناب زید بود. بعضیها میگویند اینکه امام علیهاالسلام به او فرمودند: «يا عمّ‌ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسه فشانك»[1]. ایشان از این جمله اذن فهمید. میدانید برخورد امام علیهاالسلام از روز اول تا حالا به تعلیم خود اهل البیت، با جناب زید بسیار سطح بالا است. علی ای حال اصطکاک بوده و نمیتوان کاریش کرد. هر کتابی که در فضای روایاتی که جانب منفی برای زید در آن هست را فوری محدثین جبران میکنند. یعنی کنارش میگویند ما این را آوردیم اما از اهل البیت علیهمالسلام اینها هم نقل شده است. به گمانم یکی از آنها عیون اخبار الرضا است. باب مفصلی میآورند. عباراتی را میآورند و بعد میگویند من مناسب دیدم که باب مفصلی در فضیلت زید بیاورم. حاج آقا بالا استثناء وقتی اسم ایشان میآمد، سلام الله علیه میگفتند.

شاگرد: در کافی اینطور نیست. در کافی سه-چهار روایت میآورند که منفی است ولی در کنارش چیزی نیاورده اند.

شاگرد۲: برخی هم نوشته اند فقط صدوق مدحش را میآورد. بقیه محدثین اینطور نبودند.

استاد: حرفی نیست ولی آدم مرام اهل البیت علیهمالسلام را در وقایع متعدد میفهمد. این جور نیست که مرحوم صدوق بهعنوان یک شخصیت محدث بتوانند میخ یک باور و فرهنگی که در بدنه علماء و شیعه هست را کاری کنند. گاهی تحقیقات علمی در این مسیرها میرود؛ خیلی باید احتیاط کنند. این جور نیست که یک نفر بتواند این کار را انجام بدهد. گاهی عجائب گفته میشود؛ مثل من طلبه که چهارتا کاه و یکون مشغول بوده ام، آدم تعجب میکند که این چه جور حرفی است که زده میشود!

جناب زید در میان شیعه مورد اعتماد بوده؛ در این مشکلی نیست. محدثین اینطور بودند. ولی علی ای حال کافی که به این صورت است. در روایاتی که هست مواضع اصکاک و مواضعی که امتیاز صورت می گرفت برجسته شده است. پسر ایشان یحیی بن زید هم خیلی بزرگوار هستند. او هم شهید شد. بعد از یحیی، ادامه زیدیه در ساادات بنی الحسن آمد. عبدالله بن الحسن، پدر محمد بن عبدالله بود؛ به نفس زکیه معروف بود که خروج کرد و در کافی هم روایت دارد. عیسی بن زید هم ولو خودش بود ولی با ساادات بنی الحسن همراهی کرد. آن برخوردهایی که در کافی هست و خیلی عجیب است.

علی ای حال خروج جناب زید به این صورت بود. ولی خود ایشان فقیه بود. بزرگ بود. صاحبنظر بود. حتی صاحب قرائت بود. مختار القرائت دارد. قرائت زید بن علی بن الحسین بین خود زیدیه و بین سائر قراء اهلسنت معروف است.

شاگرد: در مقابل امام باقر و امام صادق علیهاالسلام خودشان اجتهاد داشتند؟

استاد: فقها بزرگ زیدیه را همین مباحثه رؤیت هلال وارد شدیم. وقتی که فتوا و فقاهت شروع شد. قاسم بن الحسن و بعد هم بچهها و نوه هایش بودند. بزرگترین مفتیِ فضای زیدیه آنها هستند. الامام الهادی، الامام القاسم و به نظرم یکی دیگر هم بود. اینها هستند که کتب فتوای اصلی برای آنها است. اینها خیلی نقش دارند. قبل از آنها اینطور نیست؛ همان روایات بوده است. حاج آقا هم زیاد میفرمودند؛ یحیی جمله بزرگی را گفت. به او گفتند علم شما و امام صادق علیهالسلام چگونه است؟ گفت هر چه ما میدانیم آنها هم میدانند ولی با اضافه.

شاگرد: اولش که خودش را خیلی تحویل گرفت. اول گفت ما علم السیف داریم ولی آنها فقط علم دارند. مقدمه صحیفه است.

استاد: بله، ولی سر جایش وقتی از او سؤال کرد و او را بین دو راهی قرارداد، خودش را نشان میدهد. این مهم است. گاهی آدم فضائل خودش را میگوید. مانعی ندارد. اما یک وقتی است که همینطور میرود و دو راهی میشود. یعنی «امّا و امّا». یا باید هوا و حق را زیرپا بگذارد یا اینکه حق را بگوید. اینجا که رسید حق را گفت. لذا امام فرمودند «أنه سمع أباه جعفر بن محمد بن علي ع يقول رحم الله عمي زيدا إنه دعا إلى الرضا من آل محمد و لو ظفر لوفى بما دعا إليه»[2]. تعریف خیلی بالایی برای زید است. اصلاً این تعریف را نمیتوان گفت؛ اگر امام معصوم نگفته بودند نمیشد گفت. یعنی کارها را بکند و جاده را صاف کند، بعد آن را به حقش بدهد. این تعریف خیلی بالایی است. امام این را برای سائرین فرمودند. چون زید را ممتاز کردند، تعریض بود و بلکه تصریح بود به این که اگر اینها غالب شوند قرار نیست آن را به حقش بدهند. میگویند ما خودمان زحمت کشیدهایم و به دست آوردهایم، کرسی را آماده کردهایم، ولی دیگری بیاید؟! لذا این تعریف خیلی بزرگی برای جناب زید است. علی ای حال بحث بی الجرود مفصل است.

شاگرد: با همه اینها میتوان گفت قیام او از نظر امام علیهالسلام درست بوده؟ شخص ایشان سالم و فقیه بودهاند ولی قیامشان کار درستی بوده؟

استاد: اینکه کار ایشان چطور بوده، ما خدا نیستیم و خبر نداریم. وقتی اهل البیت خبر بدهند میتوانیم حرف بزنیم. شواهدی دارد که مطالب سنگین بود. ولی خب جوّ که ایشان در آن خروج کرد خیلی سنگین بود. شوخی نیست. به تعبیری که حاج آقا میگفتند گاهی نفوس بالا و قدسی دیگر تابش را ندارند. اصلاً تابش را ندارند.

حاج آقا از مرحوم حسنعلی نخودکی نقل میکردند. آقای آشیخ حسنعلی در آن مجلس بودهاند. آشیخ حسنعلی میگفتند من با مرحوم آقای حاجی فاضل خراسانی بودم. در حجرات داخل رواق مشهد مقدس دفن هستند. صاحب شرح دعای عرفه و از اصحاب استفتاء میرزای بزرگ بودند. عالم بزرگی بودهاند. صاحب کرامات هم بودند. در فقاهت هم بالا بوده. شرح دعای عرفه ایشان را پنجاه سال قبل انتشارات دانشگاه چاپ کرده است. من سر قبر ایشان رفتهام. قبلاً که آن جا اتاق بود و مسیر عبور نبود، سر قبر ایشان رفتهام. جزء اصحاب استفتاء میرزای بزرگ بودند. وقتی از بالای سر مشرف میشوید، یک اتاقی بود. میگفتند اتاق جاروب خانه. جاروهای تنظیف را آن جا میگذاشتند. آن جا قبر ایشان بود.

علی ای حال آشیخ حسنعلی گفته بودند من و مرحوم حاجی فاضل در مجلس بودیم که آقازاده صاحب کفایه آمدند. حاجی فاضل به ایشان گفتند آقا! من امسال به حج مشرف میشوم، از حج که برگشتم با فاصله پانزده ماه وفات میکنم. از خودشان مایه گذاشتند. شاید یک وقتی از ساختمان پایینی افتاده بودند همه خیلی ناراحت شده بودند که شاید ایشان ضربه ببینند، گفته بودند من این دفعه نمیروم، هنوز مانده است. خدا رحمتشان کند!

ایشان به آقازاده صاحب کفایه میگویند من به حج میروم و بر میگردم. فلان وقت با این فاصله وفات میکنم. اگر حج نرفتم هیچ، موفق نشدهام. اگر حج رفتم و برگشتم و زودتر مُردم هیچ،

اگر دیرتر مُردم هیچی. اما اگر همین وقتی که می‌گویم وفات کردم و درست گفتم، به شما می‌گویم در آینده در کشف حجاب دخالت نکنید. حاج شیخ حسنعلی نخودکی هم بوده‌اند. این جریان می‌گذرد و بعد همینطور هم می‌شود. یعنی عین همین چیزی که ایشان خبر داده بودند می‌شود. حاج شیخ حسنعلی گفتند کشف حجاب شد و پسر صاحب کفایه وارد شد. در حدی که جانش را گذاشت. ایشان خیلی اذیت شد. حاج آقا از حاج شیخ حسنعلی نقل کردند که زدن ایشان رفتم، گفتم: یادتان است که حاجی فاضل آمدند و گفتند؟ گفت: بله یادم هست. گفتم: خب ایشان درست گفتند و اتفاق افتاد؟ گفتند بله. گفتم: پس چرا شما این جور وارد شدید؟ گفت خدا گواه است که طاقتش را ندارم. ما یک چیزی می‌گوییم! او گفت طاقتش را ندارم! ببینید رضاخان ملعون خیلی هتاکی کرد. هتاکی های عظیمی کرد. او گفت طاقتش را ندارم. ذنوبم زدن خدا زیاد است و حاضرم در این راه شهید شوم.

شاگرد: حاج آقای شبیری در جمع می‌گویند مرحوم حاج شیخ بعد از قضیه کشف حجاب خیلی عصبی شده بودند. تا آخر عمرشان گویا دیگر حالت خوشحالی نداشتند.

استاد: کارش عجائب بود! پیرزنی بود که صد و دو سال عمر کرده بود. من از او شنیدم. خودش تعریف کرد. در یزد دار الاعباده، در حسینیه ای در بهترین جای یزد که هنوز نخل حسینیه کنار خیابان است، رضاخان این حسینیه را وسط خیابان انداخت تا آثار حضرت سیدالشهدا را محو کند. هنوز که رضاخان این خیابان را بنا نکرده بود و حسینیه پا برجا بوده و مرکز مهم یزد بود؛ این پیرزن می‌گفت روز عاشورا، در حسینیه حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام خانمهای بی حجاب را آوردند و رژه رفتند و سرود خواندند! این یعنی چه؟! بی حجاب بیایند و سرود بخوانند و عاشورا را جشن بگیرند! برای این بود که محو کنند. هر کسی هم آن زمان بود می‌گفت اینها تمام شد و رفت. من همیشه می‌گفتم اگر معاویه می‌دانست نوه خودش چه کار می‌کند، خیلی کارها را نمی کرد. اگر رضاخان هم می‌دید قرار نیست همه چیز تمام شود، این کارها را نمی کرد. ولی خب وقتی جو پیش آمد این کارها را کرد. هتاکی های عظیمی کرد.

زمان زید عجائب بود. چیزی می‌گوییم. گاهی شخص طاقت ندارد. ولذا از «ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسه فشانك»، کشف اذن کرد. علی ای حال این اصطکاکات و مطالب بود، بیشترش هم بود. من روی بعضی از چیزهایش حساس بودم. اینکه شیعه می‌گفتند امام معصوم واجب الاطاعه است، آنها واجب الاطاعه بودن را قبول ندارند. یکی بروزهای مهم و اصطکاکها همینجا بود. شیعه می‌گفتند ما امامی داریم که از ناحیه خدا واجب الاطاعه است. آنها می‌گفتند نه، وجوب طاعت برای «مَن خرج بالسیف» می‌آید. یک صفحه‌ای هم گذاشته‌اند. این چیز کمی در تفاوت نبود. منظره ایشان با مؤمن الطاق هست. گفت چطور پدر من حاضر نبودند با لقمه داغ دهانم بسوزد، اما اینها را به تو می‌گویند! به من نمی‌گویند؟! مؤمن طاق هم حاضر جواب سریع بود. گفت اتفاقا چون دوستت داشتند نگفتند. شبیه پسر صاحب کفایه بود. یعنی جایی می‌رسد که کار را می‌کنی، اما پدر نمی‌خواهد تو عالما بکنی. چون پدر نمی خواسته تو عالما انجام بدهی نگفته بود. اما به منی که پسر نبودم گفته اند. هم امام باقر هم امام صادق، هر دو به خروج ایشان اشاره کرده‌اند؛ «...فقال أبو جعفر: يا زيد إن مثل القائم من أهل هذا البيت قبل قيامه مهديهم مثل فرخ نهض من عشه من قبل أن يستوي جناحاه، فاذا فعل ذلك سقط فأخذه الصبيان يتلاعبون به»[3]. هم پدر فرموده‌اند و هم بردار ایشان.

علی ای حال سند این روایت به این صورت است. این اشکال کلاسیک را این سند دارد.

شاگرد: اصل تفکر زیدیه برای خود مرحوم زید است. این جمله «لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَأَرْخَى سِتْرَهُ وَثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ وَلَكِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»[4]، جمله خود زید به امام باقر علیه‌السلام است. این را چه کار کنیم؟

استاد: وقتی اینها داغ بود، مرحوم آیت‌الله کازرونی با لهجه یزدی می‌گفتند: به جدم از صدتا فحش بدتر بود. داخل آمد و دید امام صادق نشسته اند و به اصحاب تحدیث می‌کنند. بیرون هم خیلی خبر بود. آمد و یک شعر خواند. حاج آقا می‌گفتند به جدم این شعر در آن محفلی که بر امام صادق وارد شد، از صد فحش بدتر بود! تا دید اینها نشسته اند و بیرون از این خبرها است، گفت:

> تَعَلّمَنْ، يا زيدُ يا ابنَ زَيْنِ،
>
> لأكْلَةٌ من أَقِطٍ و سَمْنِ،
>
> و شَرْبَتانِ من عَكِيِّ الضأْنِ،
>
> أَحْسَنُ مَسّاً في حَوايا البطْنِ
>
> من يَثْرَبِيّاتٍ قِذافٍ خُشْنِ،
>
> يَرْمِي بها أَرْمى من ابنِ تقْنِ[5]

می‌فرمودند از صدتا فحش بدتر بود. کشک و روغن در روده برود، بیشتر ملایم است یا تیر برود؟! خب در محفل درسی می‌نشینید و ظهر هم نان و کشک ملایم می‌خورید! اما در بیرون دارد تیغ به گلویشان می‌رود! می‌گفتند این شعر برای حضرت خیلی تند بود. می‌گفتند به جدم از صدتا فحش بدتر بود. علی ای حال اینها بود. این مباحث مفصل است.

آن چه هم که شما می‌فرمایید علی ای حال باید حل شود. یعنی همه اینها را داریم. یکی از غامض ترین مطالب تحلیل کار جناب زید است. مثل من که درس نخوانده‌ام و اطلاعاتم خیلی وسیع نیست، اگر محضر شما چیزی عرض کنم آبروی خودم را می‌برم.

شاگرد: احتمال تقابل ساختگی وجود ندارد؟

استاد: یکی از نظرها همین است. اینکه ایشان به امر حضرت رفته بود و در ظاهر برای اینکه خطری متوجه امام نشود، ایشان آنطور رفتار کردند.

شاگرد۲: هیچکدام از اصحاب او را همراهی نکردند.

استاد: بله، اصلاً اصطکاکات شدید پیش آمد. در غیر نقل شیعه است. از مادر جناب زید. علی ای حال حرفهایی هست. مادر جناب زید مدافع فرزند خودش بود و برخورد می‌کرد. این جور نقل شده و روایات است.

شاگرد: جمله «ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسه فشانك» از باب اخبار شبیه به شهادت سیدالشهداء علیه‌السلام است؟ یا امری است که واقع می‌شود، مثل خروج سفیانی که در این منظومه تعریف می‌شود؟

استاد: شاید اخبار به این است که اگر خروج کنی، مطلوب و مقصدی که به دنبالش هستی، نمی‌شود. حاج آقا می‌فرمودند روزی که شاید پایان کار بود؛ اهل‌سنت هم می‌آورند؛ بُتریه و اینها در ذیل خروج ایشان مطرح شده بود. همان وقت یک نفر سؤال کرد: «ما تقول في الشيخين؟». خب می‌دانید خود زید تقیه می‌کرد و ابراز نمی کرد. لذا تا الآن هم خود زیدیه انواعی دارند. بعضی هایشان

در این جهت طایفه‌هایی دارند. او گفت «ما تقول فی الشیخین». حاج آقا می‌فرمودند جناب زید ساکت شد و جوابی ندادند. طولی نکشید درگیری و جریان مدینه شدید شد و تیری آمد و به پیشانی ایشان خورد. ایشان حس کرد که این تیر بد جور اصابت کرده و منجر به شهادت ایشان می‌شود. تا اینطور حس کرد، فرمود: «این السائل عن الشیخین؟». گفت «هما اوقفانی هذا الموقف»[6]. حالا دیگر می‌توانم بگویم.

شاگرد: خود این کلام هم ظاهراً از روی تقیه است.

استاد: یعنی «اوقفانی موقف الشهادة مظلوما»؟ یا نه، «مظلوما باراشاده‌م»؟ عرض کردم خود اهل‌سنت دارند. به نظرم شرح مقاصد باشد. می‌گوید برخی از علماء از لعن یزید منع می‌کردند. بعد می‌گوید نه به‌خاطر اینکه یزید را درست بدانند. بلکه آن‌ها سد ذرایع می‌کردند تا لعن همینطور نرود. وقتی شروع شد همینطور می‌رود. حالا جناب زید هم بگویند «ما اوقفانی»، الاعلی فالاعلی است.

---

[1] عيون أخبار الرضا(ع) نویسنده : الشيخ الصدوق جلد : 2 صفحه : ۲۲۵

[2] همان ج1ص۲۴۹

[3] شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج3، ص: ۲۸۵

[4] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 1 صفحه : ۳۵۷

[5] لسان العرب ؛ ج۱۵ ؛ ص۸۳

[6] تقريب المعارف، ص: ۲۴۹

تبیین محکم و روشن اهل البیت؛ « لَتُرْفَعَنَّ اِثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً... لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ»

این جور که مسائل پیش می‌آید، یاد این روایت شریفه می‌افتم. خیلی مهم است.

> **...وَ لَتُرْفَعَنَّ اِثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ قَالَ فَنَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ أَيَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.[1]**

حضرت فرمودند حال شما چگونه است که وقتی دوازده رایه بلند می‌شود.«لا یُدری أیٌّ من أیٍّ». راوی می‌گوید «فبکیت»؛ به گریه افتادم. حضرت فرمودند چرا گریه می‌کنی؟ گفت آقا گریه نکنم؟! شما می‌گویی دوازده پرچم بلند می‌شود که «لا یدری ایّ من ایّ». این گریه دارد. به به! حضرت چه جوابی دادند! می‌گوید یک پنجره ای بود و آفتاب از آن به داخل افتاده بود. حضرت فرمودند این آفتاب را می‌بینی؟! حضرت قسم می‌خورند همان زمانی‌که «لا یدری ایّ من ایّ» است، «امرنا ابین من هذه». یعنی اهل البیت این قدر اتمام حجت کرده‌اند. این قدر گفته اند و واضح است. بعضی از چیزها را غض نظر می‌کنند وقتی اوضاع گذشت و حمام داغ تمام شد و اوضاع یخ کرد، می‌گویند اینها که جلوی چشم همه بود! چرا کسی نمی دید؟! چرا حرفش را نمی زد؟! حضرت قسم خوردند و فرمودند والله همان زمانی‌که «لا یدری ایّ من ایّ» است، امر ما واضح است. فردای قیامت خیلی باید مواظب باشیم؛ یعنی در آن چه که به ما گفته اند نگاه نکنیم.

---

[1] الكافي , جلد۱ , صفحه۳۳۶

روایت دوم ابی الجارود؛ «الفطر يوم يفطر الناس، والأضحى يوم يضحي الناس، والصوم يوم يصوم الناس»

خب عرض کردم دو حدیث در تهذیب هست. ابوالجارود در هر دو روایت تهذیب هست. یکی همین روایت پنجم است که الآن خواندم. در نقل محمد بن سنان از ابی الجارود دو نکته کلاسیک در سند حدیث بود. یکی هم خود ابوالجارود بود. یک حدیث دیگر از ابی الجارود هست. در «ابواب ما یمسک عنه الصائم وقت الامساک»، باب پنجاه و هفت؛ «باب جواز الافطار للتقیة والخوف من القتل ونحوه ویجب القضاء»، حدیث هفتم.

> **وعنه، عن العباس، عن عبد الله بن المغيرة، عن أبي الجارود قال: سألت أبا جعفر عليه السلام إنا شككنا سنة في عام من تلك الأعوام في الأضحى، فلما دخلت على أبي جعفر عليه السلام وكان بعض أصحابنا يضحي، فقال: الفطر يوم يفطر الناس، والأضحى يوم يضحي الناس، والصوم يوم يصوم الناس**[1]

«**وعنه**»؛ یعنی جناب شیخ در تهذیب از محمد بن علی بن محبوب، «**عن العباس**»؛ عباس بن معروف، «**عن عبد الله بن المغيرة، عن أبي الجارود**»؛ تفاوتی که این سند با سند قبلی دارد این است که آن سند دو تیک کلاسیک داشت. اما در این سند، غیر از خود ابی الجارود سند عالی است. یعنی در اعلی درجه است. همه خوب هستند. اتفاقا یکی از مطالبی که برای تأیید ابی الجارود می‌گویند، این است که این اجلاء ثقات از ابی الجارود نقل کرده‌اند. خود آقای خوئی هم که توثیق او را ترجیح می‌دهند، می‌گویند نه به‌خاطر نقل اجلاء است، نه به‌خاطر این است که صاحب اصل بوده، بلکه به‌خاطر این است که در سند کامل الزیارات قرار دارد. به‌خاطر این است که در کتاب تفسیر علی بن ابراهیم آمده است. در تفسیر علی بن ابراهیم بیش از دویست و پنجاه حدیث از ابی الجارود نقل کرده است. کتاب تفسیر مفصلی دارد. بنابراین غیر از ابی الجارود سند خوب است.

«**قال: سألت أبا جعفر عليه السلام إنا شككنا سنة في عام من تلك الأعوام في الأضحى**»؛ عید قربان بود، شک کردیم که عید قربان چه روزی است. «**فلما دخلت على أبي جعفر عليه السلام وكان بعض أصحابنا يضحي**»؛ از تعبیر «**كان بعض اصحابنا**» معلوم

می‌شود که این بعض، شذوذ رفتار کرده بودند. روایت این جور ایهام دارد. دیدی جدا می‌افتند! حضرت فرمودند: **«فقال: الفطر يوم يفطر الناس، والأضحى يوم يضحي الناس، والصوم يوم يصوم الناس»**؛ این هم روایتی از ابواجارود است. خیلی موافق روایت پنجمی است که الآن خواندیم. همچنین با روایت دیروز.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية نویسنده : الشيخ حرّ العاملي جلد : ۷ صفحه : ۹۵

تأکید میقاتیت در روایات «صم للرویه» در کنار دو قرینه منفصله؛ «قضاء صوم» و«اتموا العدة ثلاثین»

خلاصه اش این است: اگر استظهار از این چند حدیث سر برسد، بخصوص صحیحه عیص بن قاسم، یک قرینه استظهاری برای روایات رؤیت پیدا میکنیم. از نظر کلاس فقه این کم نیست. اگر عرض ما سر برسد و عرف عقلاء بعداً این مباحثه ما را تأیید کنند. چون یکی ظهور داریم، که ظهور سریع میآید. استظهار این است که شما قرائنی را آماده میکنید و به ذهن عرف عقلاء عرضه میکنید، بعد عقلاء شما را تأیید میکنند. میگویند احسنت! اینها قرائن در ذهن ما نبود، الآن که شما اینها را آوردید، همه میگوییم تو درست میگویی. اگر یاداتان باشد اسم این را استظهار گذاشته بودیم، در مقابل ظهور. ظهور قرائن داخلیه دارد که با مختصر چیزی میآید. استظهار این است که تام است؛ قرائن داخلیه و خارجیه در ذهن مخاطب إحضار میشود و این دفعه همه تأیید میکنند.

خب اگر این روایت و بحث دیروز ما سر برسد معنایش این است: ما یک قرینه لبیه منفصله برای روایات استصحاب، «صم للرویه» و همه روایاتی که علماء فرموده بودند متواتر است که این قدر که «صم للرویه و افطر للرویه» فرمودند مقصود همین بحث دیروز است. یعنی در موضوع تکوینی دخول شهر، آن اثری که شارع حاضر نیست از آن بگذرد که میقاتیت للناس است، تمام این روایات متواتر دارد میخ آن را میکوبد. این چیز کمی نیست. الآن در کلاس فقه استظهارات دیگری از آن شده است. طور دیگری معنا شده است. استصحاب سهولت دارد، سماحت ملت و شریعت دارد، اما مقصود اصلی از اینها چیست؟

خب چرا؟ دو قرینهای که جلوتر عرض کردم در ذهن شریفتان باشد. چرا مقصود از «صم للرویه و افطر للرویه» حتی استصحاب خشک و خالی نیست؟ بلکه تأکید میقاتیت و تعظیم شعائر صوم مقصود بسیار مهم شارع بوده؛ تا ندیدی ثابت نیست؛ با هم ببینید و مشی بر یقین کنید؛ دو قرینه هست. کنار همین روایتی که «صم للرویه و افطر للرویه» در روایات صحیح بود که اگر بعداً شهادت دادند که دیدهاند «اقض یوما». یعنی من طرفدار این نیستم که رؤیت را جزء موضوع کرده باشم. ماه ماه است. تو هم «صم للرویه و افطر للرویه»، اگر بعداً فهمیدی که این صوم تو درست نبوده، و دیده بودند، یک روز را قضا کن. دقیقاً این قرینه «اقض یوما» که در کنار

«صم للرویه» می‌فرمایند، یعنی مقصود از «صم للرویه» برای نظم است. مشی بر یقین است. اختلاف نکردن در تعظیم شعائر صوم و ماه مبارک است. میخ میقاتیت کوبیده شود.

قرینه دوم، «اتموا العدة ثلاثین» است. اینها کم نیست. «صم للرویه و افطر للرویه»، خب اگر ندیدی، چه؟ سی روز. خب اگر سی روز هم ندیدیم چه؟ بیش از سی روز نمی‌شود. میزان ماه است. موضوع ماه است. ماه که بیش از سی روز نمی‌شود. خب اگر او طرفدار رؤیت بود، چه کار داشت بگوید «اتموا الثلاثین»؟! «صم للرویه افطر للرویه» ولو سی و دو روز بگیریم؟! نه، اینجا معلوم است که سی روز، میخ مقاتیت را میکوبد و مطلوب شارع محقق می‌شود.

این دو قرینه بسیار مهم است؛ ضمیمه کردن قضا و تمام کردن ـ سی روز بدون اشتراط و اناطه به رؤیت. پس موضوع همان موضوع است.

شاگرد: در صورت علم به خطای ناس همچنین چیزی می‌آید؟ در این صورت باید مطابق با آنها حرکت کنیم؟ مخصوصاً در عید قربان و حج و اینها

استاد: صحبت سر علم است. مدت ها ذهن من روی فرمایش شما مشغول شده است. آیا این علم می‌آید یا نمی‌آید؟

شاگرد: نسبت به اهل سنت.

استاد: سال هشتاد و شش همینطور شد. من مشرف بودم. ذی الحجه را سی و یک روز گرفتند و بعد اعلام کردند که اشتباه کرده‌اند. آن سال خیلی مهم بود. این همه حجاج بودند، مراجع تصحیح نمی کردند. فقط به گمانم آیت‌الله بهجت بودند که حج آن سال را تصحیح کردند. سایر مراجع فرمودند در خصوص این فرض به آیت‌الله بهجت مراجعه کنند که ایشان تصحیح می‌کنند. و الا بعد از اینکه خودشان گفتند ما اشتباه کردیم، مشکل شد.

فرض این است که این جور علم باشد؛ اینکه خودشان بگویند استثنائات داری است. اینکه چرا اینطور شده بود تحلیلش جای خودش باشد. و الا اگر علم پیدا کنیم به اینکه جمیع دیده‌اند، «اتفق القوم»، یک نفر هم مخالف ندارد، علم داریم که اشتباه کرده‌اند.

شاگرد: «صم حین یصوم الناس» است. همه روزه می‌گیرند و نمی‌دانیم دیده‌اند. همه اهل تسنن روزه گرفته‌اند.

اشتباه در میقات

شاگرد۲: مثلاً یک نفر خودش ببیند و هیچ کسی ندیده است.

استاد: روایت دارد که آن باید بگیرد. به نظرم بحث کردیم. این درست است یعنی اگر حین یوم الناس او عالم است، باید به علم خودش عمل کند.

شاگرد: اینجا میقات نمی‌آید

استاد: اینجا مسأله احراز موضوع است که میقات از آثارش است. چون محور حکم، موضوع است و لذا فرمودند قضا کن؛ ولو میقات شده ولی شما باید قضا کنید، یعنی خدای متعال موضوع حکم را دخول شهر قرار داده است. نه میقات. وقتی میقات جزء الموضوع نیست چون او عالم است باید به موضوع عمل کند. ولی صحبت در غیر این موارد است. حتی اگر بعدش هم عالم شد باید قضا کند. وقتی حضرت می‌فرمایند «صم للرویه و افطر للرویه»، یعنی من شارع به میقات با این بیان محکم رسیدم. فوری بعداً می‌گویند اگر بعدش شهادت دادند که ماه را دیده‌اند قضا کن. این یعنی چه؟ یعنی من با این دستور به مطلوب میقات رسیدم اما موضوع همان موضوع است. اگر بعداً فهمیدی که این میقات به این نحو اشتباه بود، چون موضوع دخول شهر است، شما یک روز را قضا کن. به گمانم اینها خیلی واضح است.

شاگرد: مبنای آیت‌الله بهجت در تصحیح حج چه بود؟

استاد: می‌فرمودند چون شیعه به تقیه رفتار کرده‌اند، تقیه درست است. می‌گفتند آنها که قدرت نداشتند. آنها تابع آنها بودند. حتی قبل از اینکه تصحیح کنند، سال‌ها قبلش بر مناسک شیخ انصاری تعلیقه دارند. مناسکی هم که خود حاج آقا به افراد می‌دادند، تعلیقه بر مناسک شیخ انصاری بود. همان جا در تعلیقه می‌گویند حتی با علم به خلاف خالی از وجه نیست و مجزی است. یعنی فقط آن سال نگفته بودند. سال‌ها قبل فتوای ایشان در تعلیقه مناسک شیخ انصاری بود و فقط آن سال ظهور کرد.

تبیین معنای «و لو أتاکم من یخبرکم عن ذلک لتعجبتم» در روایت محاسن برقی

«لكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس»

در محاسن برقی حدیثی هست. شاید در مباحثه ذکر شده باشد. ولی هر وقتی عجائبی می‌آید؛ یعنی می‌بینید مقدماتی در ذهن ردیف شده و می‌بینید آدم قدر آن را می‌داند. به‌صورت مختصر عرض می‌کنم. ما باره‌ا و باره‌ا روایت کافی شریف که به وزانش در محاسن هست را خوانده‌ایم؛ «و ول أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم»[1]. حضرت فرمودند همه چیز در کتاب خدا هست، اگر کسی بیاید و آن را به شما نشان بدهد تعجب می‌کنید. برقی در محاسن[2] همین روایت را آورده و می‌گوید «لعجبتم». اتفاقا جالب این است که در محاسن یک باب دارد. «باب إنزال الله في القرآن تبيانا لكل شيء». همانی که ما می‌خواهیم در تلقی اهل البیت از کتاب خدا بگوییم، اصلا یک باب در محاسن دارد. این کتاب از اقدم اصول روایی است. یعنی از حیث اصولی که چاپ شده و در دست‌ها است، اقدمش این است. صد و خرده ای کتاب بوده و متأسفانه سی و چهل کتاب آن بیشتر نیست. محاسن برقی خیلی وسیع بوده.

منظورم این است: عباراتی که امام علیه‌السلام فرموده‌اند صورت اخیره و جمع کننده و صورت تامه همه این بحث‌هایی است که در این هفت هشت ده سال بعد نبالش بودیم. نمی‌دانم چطور شد که گفته نشد. هنوز مقدمات مباحث پخته نبود یا چیز دیگری. الآن با این بحث‌هایی که خدمت شما بودیم، ببینید این روایت چه کار کرده است.

> **٣٦٠ عنه عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن أبي إسماعيل السراج عن خثيمة بن عبد الرحمن الجعفي قال حدثني أبو لبيد البحراني المرادي الهجريين قال: جاء رجل إلى أبي جعفر ع بمكة فسأله عن مسائل فأجابه فيها ثم قال له الرجل أنت الذي تزعم أنه ليس شيء من كتاب الله إلا معروف قال ليس هكذا قلت و لكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس قال فأنت الذي تزعم أنه ليس من كتاب الله إلا و الناس يحتاجون إليه قال نعم و لا حرف واحد. فقال له فما المصحف قال أبو لبيد فأجابه بجواب نسيته فخرج الرجل فقال لي أبو جعفر ع هذا تفسيرها في**

> **ظهر القرآن أ فلا أخبرك بتفسيرها في بطن القرآن قلت و للقرآن بطن و ظهر فقال نعم إن لكتاب الله ظاهرا و باطنا و معاينا و ناسخا و منسوخا و محكما و متشابها و سننا و أمثالا و فصلا و وصلا و أحرفا و تصريفا فمن زعم أن كتاب الله مبهم فقد هلك و أهلك ثم قال أمسك الألف واحد و اللام ثلاثون و الميم أربعون و الصاد تسعون فقلت فهذه مائة و إحدى و ستون فقال اي لبيد إذا دخلت سنة إحدى و ستين و مائة سلب الله قوما سلطانهم[3]**

راوی ابو لبید است. می‌گوید در مکه خدمت امام باقر علیه‌السلام بودیم و مردی وارد شد. سؤالاتی پرسید و حضرت جواب دادند. «**ثم قال له**»؛ این مرد یکی چیزی از مرام حضرت شنیده بود. دیدی یکی نظر و فتوای کسی پخش می‌شود، این مرد هم یکی چیزی شنیده بود.

«**ثم قال له الرجل أنت الذي تزعم**»؛ شما همان آقایی هستند که به خیالتان می‌رسد: «**أنه ليس شيء من كتاب الله إلا معروف**»؛ یک چیزی شنیده بود ولی بد فهمیده بود. جالبیش هم همینجا است. شما کسی هست که گمان می‌کنید هیچچیز از کتاب خدا نیست مگر اینکه معروف و روشن است؛ «کتاب بیّنات»، «آیات بیّنات». همه چیزش معروف است. همینی که الآن هم خیلی ها می‌گویند. خب حضرت چه بگویند؟ حضرت فرمودند حرف من را بد شنیده‌ای.

«**قال ليس هكذا قلت**»؛ من نگفتم هر چیزی از کتاب خدا است، معروف است. «**و لكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس**»؛ هیچ چیزی در قرآن نیست مگر اینکه از خود این قرآن دلیلی بر آن هست. این دلیل می‌آید و مدلولش هم در خودش است.

خب حالا می‌خواست نقض کند؛ هیچچیز نیست مگر اینکه در قرآن هست ولی برای توضیحش از خود قرآن هست.

«**قال فأنت الذي تزعم أنه ليس من كتاب الله إلا و الناس يحتاجون إليه**»؛ شما می‌گویید هر چیزی در قرآن هست مردم به آن نیاز دارند. خدا به‌خاطر نیاز مردم آن را فرستاده است. شما این را می‌گویید؟

«**قال نعم و لا حرف واحد**»؛ بله من این را می‌گویم، حتی یک حرف در کتاب خدا نیست الا اینکه خدا آن را برای نیاز مردم فرستاده است. ناطق بر آن هم در کتاب خدا هست. او فوری اشکال کرد و گفت:

«**فقال له فما الملص**»؛ شما می‌گویید مردم حتی به یک حرف هم نیاز دارند، هم دلیل ناطقی بر آن هست از خود کتاب الله. «فما الملص»؟ حالا باید حضرت جواب بدهند.

«**قال أبو لبيد فأجابه بجواب نسيته**»؛ متأسفانه بزنگاه را فراموش کرده است. حضرت فرمودند نیاز دارد. او هم از حروف مقطعه «الملص» آورده است. می‌گویید یادم نیست. اینجا که جای نسیان نیست. چون بعداً بالاترش را می‌گویید. آن چه که حضرت خصوصی به او گفته اند را می‌گوید. این را نگفته است. دل نداده بود. می‌بینند دارد با حضرت محاجّه می‌کند؛ گفته با امام درگیری می‌کند و دل نداده است.

«**خرج الرجل**»؛ وقتی آن مرد رفت امام به من رو کردند و گفتند: «قال لي أبو جعفر ع هذا تفسيرها في ظهر القرآن»؛ این چیزی که به او گفتم تازه ظاهر قرآن بود. «أ فلا أخبرك بتفسيرها في بطن القرآن. قلت و للقرآن بطن و ظهر»؛ مگر قرآن ظاهر و باطن دارد؟!

«فقال نعم إن لكتاب اللّه ظاهرا و باطنا و معاينا و ناسخا و منسوخا و محكما و متشابها و سننا و أمثالا و فصلا و وصلا و أحرفا و تصريفا»؛ خدا را شکر که اینها یادش نرفته است. کلمه به کلمه اش لغت است. مطلب است. «احرفا تصریفا».

«فمن زعم أن كتاب اللّه مبهم فقد هلك و أهلك». بعد حضرت فرمودند «المص» را از ظاهرش بیرون بردند و عدد گرفتند.

آن چه که مقصود من بود و مهم بود، این کلام حضرت است: فرمودند من اینطور نگفتم. **«و لكن ليس شيء من كتاب اللّه»**؛ که یکی از آنها همین «المص» است که حضرت بعداً می‌فرمایند. **« إلا عليه دليل ناطق عن اللّه»**؛ نه نزد امام معصوم، بلکه **« في كتابه»**؛ فقط امام آن را نشان می‌دهند. این خیلی مهم است. اصلاً همه‌گاهی است. **«ليس شيء من كتاب اللّه إلا عليه دليل ناطق عن اللّه في كتابه مما لا يعلمه الناس»**. حال فهمیدید «تعجبتم» به چه معنا است؟ این کلید فهم آن است. یعنی «عن اللّه في كتاب اللّه» که امام آن را نشان می‌دهند. عجب! آن وقت معلوم می‌شود اینکه ابوفاخته گفت «فواتح السور منها يستخرج القرآن» به چه معنا است. «یستخرج» یعنی در خود کتاب شاهدی داریم که از این چیزی که در کتاب داریم، بقیه اش استخراج می‌شود. ولذا سبعة احرف و قرائات سبع و عشر همه از فواتح السور استخراج می‌شود. اما «مما لا يعلمه الناس». اگر به‌دنبال کسی که عالم است بروند می‌دانند. پس این خیلی مضمون عجیبی شد. «ناطق عن اللّه في كتابه».

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج2 ؛ ص۵۹۹

[2] المحاسن ؛ ج1 ؛ ص۲۶۷

[3] المحاسن، ج1، ص: ۲۷۰

منظومه اعتقادات شیعه در روایت امام رضا(ع) در اخبار به امامت امام جواد(ع)

در منظومه اعتقادات شیعه به مناسبت شهادت امام جواد علیه‌السلام میخواستم مطلبی را عرض کنم. در کافی شریف، آن جا که خدا به امام رضا علیه‌السلام ده-دوازده سال اولاد ندادهٔ بودند و واقفیه شیعه را اذیت میکردند که شما سراغ کسی رفته‌اید که اصلاً اولاد ندارد. حضرت فرمودند....

> بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ النَّجَّاشِيِّ مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ فَأَشْتَهِي أَنْ تَسْأَلَهُ حَتَّى أَعْلَمَ فَدَخَلْتُ عَلَى الرِّضَا ع فَأَخْبَرْتُهُ قَالَ فَقَالَ لِي الْإِمَامُ ابْنِي ثُمَّ قَالَ هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ لِابْنِي وَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ.[1]

راوی سؤال کرد که «مَنِ الْإِمَامُ بَعْدَ صَاحِبِكَ». خب ایشان که اولاد ندارند. بعد از ایشان چه کسی امام میشود؟ میگوید خدمت حضرت رفتم و به ایشان خبر دادم. «قَالَ فَقَالَ لِي الْإِمَامُ ابْنِي ثُمَّ قَالَ»؛ بعد خود امام فرمودند: «هَلْ يَتَجَرَّأُ أَحَدٌ أَنْ يَقُولَ لِابْنِي وَلَيْسَ لَهُ وَلَدٌ»؛ کسی جرائت میکند که بگوید پسر من امام است، ولی هنوز اولاد ندارد؟! یعنی دستگاه مطالب این جور است! الآن محکم به شما بگویند «ابنی و لیس له ولد». ولذا وقتی حضرت متولد شدند فرمودند «لم یولد مولود اعظم برکة علی شیعتنا». چون خیلی شیعه خوشحال شدند.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 1 صفحه :۳۲۰